گفت‌وگوی «جوان» با سردار جانباز «غلامرضا خسروی‌نژاد» از همرزمان جاویدالاثر احمد متوسلیان

استراتژی نظامی حاج‌احمد بر اصل غافلگیری استوار بود

صغری خیل‌فرهنگ

سردار غلامرضا خسروی‌نژاد از جانبازان هشت سال جنگ تحمیلی و از همرزمان جاویدالاثر احمد متوسلیان است که از حماسه‌های این فرمانده در مناطق غرب کشور و محبوبیتش میان کردها خاطرات بسیاری دارد. خسروی‌نژاد که از اولین‌های پادگان ولیعصر(عج) سپاه بود، در حالی که در یک دستش اسلحه و در دست دیگرش دوربین فیلمبرداری داشت، وارد میدان جهاد شد. به گفته خودش از همان ابتدای همراهی‌اش با متوسلیان به خاطر پوشیدن لباس پلنگی در مریوان مورد انتقاد حاج‌احمد قرار گرفت. این جانباز دفاع مقدس امروز بعد از ۳۸ سال با ما به گفت‌وگو می‌نشیند تا از روزهای همراهی‌اش با حاج‌احمد متوسلیان بگوید؛ رزمنده‌ای که هنوز هم با شنیدن نام حاج‌احمد متوسلیان متأثر و گریان می‌شود. گفت‌وگوی ما را با سردار جانباز غلامرضا خسروی‌نژاد پیش رو دارید.

> من یک لباس شکار پلنگی به تن داشتم همراه با عینک و کلاه. گویا حاج‌احمد من را با این پوشش در حین کار دیده بود و بعد به فرمانده ما گفته بود این چه کسی است که این لباس را می‌پوشد؟ ما کماندوی فرانسوی که به مریوان دعوت نکردیم. بگویید این لباس‌ها را دیگر نپوشد. این اولین تذکری بود که از طرف ایشان بدون اینکه ببینمش به من داده شد

متولد چه سالی هستید و چند سال سابقه حضور در مناطق عملیاتی دارید؟

من متولد ۱۳۳۵ در تهران هستم. در آستانه ۲۳ سالگی‌ام انقلاب به پیروزی رسید. الحمدلله توفیقی حاصل شد تا از همان روزهای ابتدایی مبارزات علیه ضدانقلاب و بعدها در جبهه جنگ تحمیلی ۹۲ ماه و ۱۵ روز در کنار دیگر رزمندگان حضور داشته باشم.

اولین بار نام حاج‌احمد متوسلیان را کجا شنیدید؟

اوایل بحث کردستان من در گردان ۴ پادگان ولیعصر بودم. گردانی که بعدها به گردان فتح تبدیل شد. یک روز آقای متوسلیان به پادگان ما آمد و دیداری با فرمانده پادگان آقای جهرمی داشت.

گویا در این دیدار ایشان از نبود امکانات و نیرو در مریوان گله کرده بود که در شرایط سخت نبود امکانات و نیرو فرماندهی می‌کند. با توجه به شرایط مریوان، فرمانده پایگاه ما به حاج‌احمد قول داد و گفت: «من مردانه به شما یک گردان می‌دهم.» خود حاج‌احمد هم در باورش نمی‌گنجید که فرمانده پادگان ما با او همکاری کند. طبق همین توافق گردان ما با مقداری امکانات با هواپیمای سی-۱۳۰ به سنندج اعزام شد. به محض رسیدن به سنندج، از آنجا که فرودگاه در امنیت نبود سریع تجهیزات تخلیه شد و هواپیما فوری برگشت.

شب به پادگان «لشکر ۲۸ کردستان» رسیدیم که در محاصره بود. شهید بروجردی در حالی که زیر نور یک چراغ زنبوری نشسته بود، پیش‌مان آمد و گفت: «شما فردا به مریوان می‌روید و در کنار برادر احمد خواهید بود. من نمی‌خواهم اوصافی از او برای شما بگویم. ایشان بسیار شایسته است. از او تعریف نمی‌کنم چراکه خودتان او را خواهید شناخت.» فردا صبح به سمت مریوان حرکت کردیم.

فرمانده ما با برادر متوسلیان آشنا شد. به محض ورودمان به مریوان همراه با تنی چند نفر از بچه‌ها به کارهای فرهنگی نظیر دیوارنویسی و راه‌اندازی سینمای مریوان مشغول شدیم. برادر احمد به کارهای فرهنگی و تربیتی اهالی توجه زیادی داشت. معتقد بود اول باید فرهنگ، علم و دانش را به روستا بیاوریم. من یک لباس شکار پلنگی به تن داشتم همراه با عینک و کلاه. گویا حاج‌احمد من را با این پوشش در حین کار دیده بود و بعد به فرمانده ما گفته بود این چه کسی است که این لباس را می‌پوشد؟ ما کماندوی فرانسوی که به مریوان دعوت نکردیم. بگویید این لباس‌ها را دیگر نپوشد. این اولین تذکری بود که از طرف ایشان بدون اینکه ببینمش به من داده شد.

گردان شما در منطقه مریوان در چه عملیاتی شرکت داشت؟

برادر متوسلیان از گردان ۴ (فتح) خواست در چهار، پنج عملیات ایذایی تا رسیدن به عملیات اصلی شرکت کند. یکی در شمشی ملهه‌ند و به فرماندهی شهید علی شهبازی بود که در این عملیات فرمانده ما علی شهبازی به شهادت رسید.

دومین عملیات در بانی‌بنوچ و عملیات بعدی چناره و عملیات کوخ‌لان بود که در مدت ۴۵ روز حضور گردان در مریوان انجام دادیم. این عملیات ایذایی به خاطر اجرا شدن بهتر و موفقیت‌آمیز عملیات اصلی بود. ما هر روز برای رزم به کوه می‌رفتیم تا آمادگی بدنی پیدا کنیم. این کار غیرمعمول بود اما این تمرین‌ها اصرار حاج‌احمد بود.

کمی از عملیات اصلی که در آن مرحله اجرایی شد بگویید. این عملیات چه نام داشت؟

عملیات اصلی «عملیات قوچ‌سلطان» بود. قله قوچ‌سلطان یکی از ارتفاعات استراتژیک کردستان بود که در اوایل جنگ به تصرف نیروهای بعثی صدام درآمد. هدف از این عملیات تصرف و آزادی آن توسط نیروهای سپاه، ارتش و پیشمرگان مسلمان کرد به فرماندهی حاج‌احمد متوسلیان بود. اولین عملیات در سپیده‌دم اول دی ۱۳۵۹ انجام شد که نیروهای سپاه مریوان و همچنین تیپ مریوان از لشکر ۲۸ ارتش، به قوچ‌سلطان و همچنین قلنجان حمله کردند.

ارتش عراق با اشغال آن ارتفاع بر دشت مریوان و همچنین جاده مریوان باشماق مسلط شده بود و با توپ به مردم عادی شلیک می‌کرد و همچنین همه فعالیت‌های رزمندگان را در آن منطقه زیر نظر گرفته بود. ولی باید توجه داشت هنوز دشمن موقعیت خود را تثبیت نکرده بود که نیروهای خودی اراده و تصمیم راسخ گرفتند ارتفاع قوچ‌سلطان را آزاد کنند.

رزمندگان در اولین عملیات خود موفقیتی کسب نکردند ولی باید توجه داشت در عملیات بعدی آن ارتفاع را آزاد کردند. در مرحله دوم یعنی در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۶۰ وارد عمل شدیم.

این عملیات به مدت دو روز ادامه یافت و قرارگاه لشکر ۲۸ پیاده کردستان از نیروی زمینی ارتش ایران آن را هدایت کرد. فرمانده ما در این عملیات سروان ارتش صفایی بود. چون ما فرمانده‌مان را در مرحله قبل از دست داده بودیم.

شما چه مسئولیتی را بر عهده داشتید؟

از آنجا که بنیه‌ای قوی داشتم از من خواسته شد به بچه‌های امدادگر کمک کنم و در حمل مجروحان کمک‌شان باشم. کمی جا خوردم اما امر فرمانده را اطاعت کردم. کمی بعد در نقطه رهایی، بیسیم‌چی غلامرضا بارندیان (در فتح‌المبین به شهادت رسید) حالش بد شد. من به جای ایشان بیسیم‌چی فرمانده شدم. مسیر شرایط سختی داشت، خوب به یاد دارم حدود ۱۰، ۱۲ کیلومتر با نوک پنجه پا بی‌صدا حرکت می‌کردیم. نیروها با سه متر فاصله از هم در تاریکی شب حرکت می‌کردند. بعد از اعلام رمز عملیات که انداختن بمب از هلیکوپتر به سمت مواضع بعثی‌ها بود عملیات شروع شد. بچه‌ها الله‌اکبرگویان وارد عمل شدند. ما در این مرحله سه شهید دادیم و حدود ۴۸ جنازه عراقی را خودم با چشمانم دیدم. الحمدلله با وجود اینکه نیروهای ما کم بود وعده خدا محقق شد و آیه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللهِ در این عملیات به منصه ظهور رسید.

حاج‌احمد متوسلیان فرماندهی این عملیات را بر عهده داشت. عکس‌العمل ایشان بعد از این فتح چه بود؟

برادر متوسلیان از این فتح بسیار خوشحال بود. خودم از صحنه شادی او و فرمانده ارتش صفایی با دوربین سوپر هشت فیلم گرفتم. دست در گردن هم انداخته بودند و همدیگر را می‌بوسیدند و می‌خندیدند. اینجا اولین جایی بود که من برادر متوسلیان را از نزدیک می‌دیدم.

چطور شد که از یاران و همراهان حاج‌احمد شدید؟

بعد از این عملیات گردان ما به تهران بازگشت اما من از گردان جدا شدم و ماندم. دیدار اصلی و همراهی من با حاج‌احمد از این تاریخ بود. مرداد سال ۱۳۶۰ بود. من به آقای متوسلیان پیشنهاد دادم که یک دستگاه «تله‌سی‌یج»، دستگاهی که قادر است تجهیزات و نیرو به قله برساند، تهیه شود.

حاج‌احمد هم پذیرفت و به من مأموریت دادند که به تهران بروم و این طرح را پیگیری کنم. از آنجا که امکان ارسال تجهیزات در مناطق صعب‌العبور مشکل بود این دستگاه می‌توانست این مشکل را حل کند. من برای پیگیری با حکم مأموریتی که حاج‌احمد به من داده بود به تهران آمدم و بعد از حدود ۲۰ روز به منطقه برگشتم اما وقتی برگشتم بچه‌ها برای بردن امکانات از پشت آن جاده یک جاده خاکی زده بودند. برای همین برادر متوسلیان به من گفت اگر ممکن است این را برای جای دیگری در نظر بگیرید که گفتم مشکلی ندارد.

حاج‌احمد چطور فرمانده‌ای بود؟

برادر احمد بر دل‌ها فرماندهی می‌کرد. در تصمیماتش جدی و راسخ بود و بچه‌ها هم تمام توان‌شان را می‌گذاشتند تا ایشان را همراهی کنند. در امر نظامی استراتژی متوسلیان همیشه بر اصل غافلگیری استوار بود همیشه از جایی به دشمن می‌زد که آنها را غافلگیر می‌کرد. با توجه به همراهی‌ام با ایشان تا زمان فرماندهی واسارت‌شان، برادر احمد در اصل غافلگیری همیشه دست پیش داشت.

مصداقی از عملکرد موفق حاج‌احمد در عملیات‌ها را به یاد دارید؟

نمونه‌ای از این تدبیر در عملیات و طرح و برنامه‌ریزی استراتژیک برادر احمد را ما در عملیات فتح‌المبین در فروردین ۱۳۶۱ شاهد بودیم که الحمدلله با فتح و پیروزی همراه شد و ما توانستیم تجهیزات و امکانات زیادی را از عراقی‌ها به غنیمت بگیریم. قبل از عملیات، حاج‌احمد متوسلیان سه روز غایب بود. کسی نمی‌دانست کجا رفته است. آن‌قدر بحث حفاظت اطلاعات دقیق عمل می‌کرد. همه کادر اصلی در این سه روز پیگیر حاج‌احمد بودند. گویا زمانی که نیروها وارد دزفول می‌شوند برادر احمد از فرمانده سپاه دزفول می‌پرسد آیا کسی هست که بتواند او را برای شناسایی منطقه دشت‌عباس ببرد و آنجا را خوب بشناسد؟ فرمانده سپاه دزفول می‌گوید من چوپانی را می‌شناسم که به میان مواضع عراقی‌ها می‌رود و گوسفندهای خود را می‌چراند و دشت‌عباس را مثل کف دست خود می‌شناسد اما فرمانده سپاه دزفول به برادر احمد متذکر می‌شود که این چوپان کمی ترسو است.

> ۲۵ سال بعد همراه با گروهی از بچه‌ها به اورامان رفتیم. عکس حاج‌احمد را به یکی از اهالی اورامان نشان دادم و پرسیدم ایشان را می‌شناسید؟ پیرمرد عکس حاج‌احمد را می‌بوسید و روی چشم‌هایش می‌گذاشت. بعد از ۲۵ سال حاج‌احمد از ذهن و یاد مردم کرد بیرون نرفته بود. هنوز هم همین طور است. او محبوب دل مردم کرد شده است

با هماهنگی ایشان، حاج‌احمد به مدت سه روز با این چوپان همراه می‌شود و وارد منطقه دشت‌عباس شده و منطقه و موانع ایذایی و نیروهای عراقی را رصد کرده و شناسایی می‌کند. بعد از شناسایی ابتدایی حاج‌احمد به مقر بازمی‌گردد و این طرح را می‌دهد که ما می‌توانیم مقر توپخانه عراق که ۲۷ کیلومتر از خط مقدم عقب‌تر است را بگیریم. برادر متوسلیان سه گردان برای این طرح در نظر گرفت.

یک گردان شهید چراغی، گردان دوم گردان سلمان که مربوط به حسین قجه‌ای بود و یک گردان هم گردان محسن وزوایی. حاج‌احمد متوسلیان یک بار همه این مسیر و منطقه را به همراه محسن وزوایی، حسین قجه‌ای و شهید چراغی را بررسی کرده و خودشان با هم به شناسایی مجدد مواضع می‌روند. در همین مرحله این عزیزان در صد متری عراقی‌ها بودند که به نماز صبح نزدیک می‌شوند و می‌خواستند با خاک تیمم کنند که شهید وزوایی می‌گوید تا آب هست تیمم چرا؟ بچه‌ها می‌گویند آب کجا بود؟!

محسن وزوایی تانکرهای آب عراقی‌ها را که در تاریکی برای وضو در تردد بودند، نشان می‌دهد و می‌گوید نشان می‌دهد و قمقمه بچه‌ها را برداشته و به سمت تانکرهای آب عراقی‌ها می‌رود و برای بچه‌ها آب می‌آورد. اول فروردین ۱۳۶۱ رزمندگان حرکتشان را به سمت نقطه آغاز عملیات، شروع می‌کنند. ۳۰ دقیقه از بامداد دوم فروردین گذشته بود که با رمز یازهرا(س) عملیات فتح‌المبین آغاز شد. نیروهای چهار قرارگاه از چهار طرف حمله کردند. مسئولان تیپ (لشکر) ۲۷ محمد رسول‌الله نیروهایشان را با آرامش عبور دادند. در این مرحله برادر متوسلیان شهیدان وزوایی، چراغی و حسین قجه‌ای را با چوپان همراه می‌کند و به بچه‌ها می‌سپارد که مراقب باشند چوپان فرار نکند چون کمی نگران است و می‌ترسد. این سه گردان همراه با فرمانده‌ها و چوپان راهی می‌شوند.

در بین راه چوپان از ترس فرار می‌کند. متوسلیان از بچه‌ها می‌خواهد به حضرت زهرا(س) متوسل شوند و بچه‌ها بعد از توسل به بی‌بی، از نشانه‌هایی که برادر متوسلیان زمان شناسایی از منطقه از خود به جا گذاشته بود، مسیر را پیدا می‌کنند. البته با توجه به گم کردن مسیر یک ساعت دیرتر به مواضع توپخانه عراقی‌ها می‌رسند اما موفق می‌شوند توپخانه عراقی‌ها را بگیرند.

چه خاطراتی از روزهای همراهی‌تان با برادر احمد در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

پدر حاج‌احمد متوسلیان شیرینی‌فروشی داشت. هر بار که به مرخصی می‌آمد مقدار خیلی زیادی شیرینی برای بچه‌ها در مریوان می‌آورد. آن زمان سپاه به نیروهای مجرد ۲هزار و ۲۰۰ و به نیروهای متأهل ۲هزار و ۴۰۰ تومان حقوق می‌داد. برادر احمد از همان ابتدا حقوقش را به همراه مقداری شیرینی در دیدار با خانواده‌های شهدا می‌برد. در یکی از همین روزهای سرکشی، حاج‌احمد متوسلیان با پسربچه‌ای چهار، پنج ساله مواجه شد که در حال گدایی بود. پسربچه آمد کنار برادر احمد و از او کمک خواست.

حاج‌احمد از او پرسید: «پدرت چه کاره است؟» پسر بچه گفت: «بابام را پاسدارها کشته‌اند.» حاج‌احمد پرسید: «چطور کشتند؟» او گفت: «بابام کومله بوده که توسط آنها کشته شده. من در خانه دو تا خواهر و برادر کوچک‌تر از خودم و مادرم را دارم.» برادر احمد آدرس و مشخصات منزل آن پسربچه و خانواده‌اش را گرفت و به تدارکات گفت هر ماه کمی مقرری برای خانواده او تعیین کنند و به آنها برسانند.

او از آن پسربچه خواست دیگر گدایی نکند. به جرئت می‌توانم بگویم مردمداری حاج‌احمد و اعتماد او به کردهای محلی و خلوصی که در این راه می‌گذاشت از عوامل موفقیت بی‌نظیر او و ماندگار شدنش در ذهن کردهای محلی بود. ۲۵ سال بعد همراه با گروهی از بچه‌ها به اورامان رفتیم. عکس حاج‌احمد را به یکی از اهالی اورامان نشان دادم و پرسیدم ایشان را می‌شناسید؟ پیرمرد عکس حاج‌احمد را می‌بوسید و روی چشم‌هایش می‌گذاشت. بعد از ۲۵سال حاج‌احمد از ذهن و یاد مردم کرد بیرون نرفته بود. هنوز هم همین طور است. او محبوب دل مردم کرد شده است.

خاطره‌ای دیگر از ارادت و تواضع برادر متوسلیان نسبت به مردم کرد در خاطر دارم. یک روز سوار یک تویوتای لندکروز شدیم که با صندلی‌هایی که بچه‌ها برای پشت آن تعبیه کرده بودند به کار جابه‌جایی نیرو کمک می‌کرد. من، برادر احمد و راننده بودیم. مسیر زیادی نرفته بودیم که متوسلیان از راننده خواست نگه دارد. پیرمرد و پیرزنی کنار جاده ایستاده بودند و می‌خواستند به دزلی بروند. حاج‌احمد از من خواست از خودرو پیاده شوم و پیرمرد و پیرزن را سوار خودرو کرد و بعد خودش و من رفتیم پشت خودرو نشستیم. جاده خاکی بود. تا دزلی کنار برادر احمد نشسته بودم. آن‌قدر در مسیر خاک روی ما نشسته بود که وقتی از خودرو پیاده شدیم شبیه پیرمردها شده بودیم.

در پایان اگر صحبتی دارید، بفرمایید.

۳۸ سال از اسارت و فقدان برادر احمد می‌گذرد. در این مدت حرف‌های گوناگونی درباره سرنوشت این چهار دیپلمات زده شده اما از آن سال به بعد تا به امروز همرزمان آن مهاجر الی‌الله، مشتاقانه چشم به راه هستند تا خبری از او و همرزمانش برسد. من هیچ‌گاه روزهای همراهی‌ام را با این فرمانده فراموش نخواهم کرد. من ۹۲ ماه در میدان جهاد بوده و شاهد شکوفایی نمونه‌های ایثار و انسانیت و شجاعت بودم. اگر امروز بخواهند یک ساعت از آن ۹۲ ماه و ۱۵ روز را بگیرند و یک سال به عمرم اضافه کنند، هرگز این معامله را نمی‌پذیرم. معامله ای که قطعاً با پذیرش آن متضرر خواهم شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۶۶

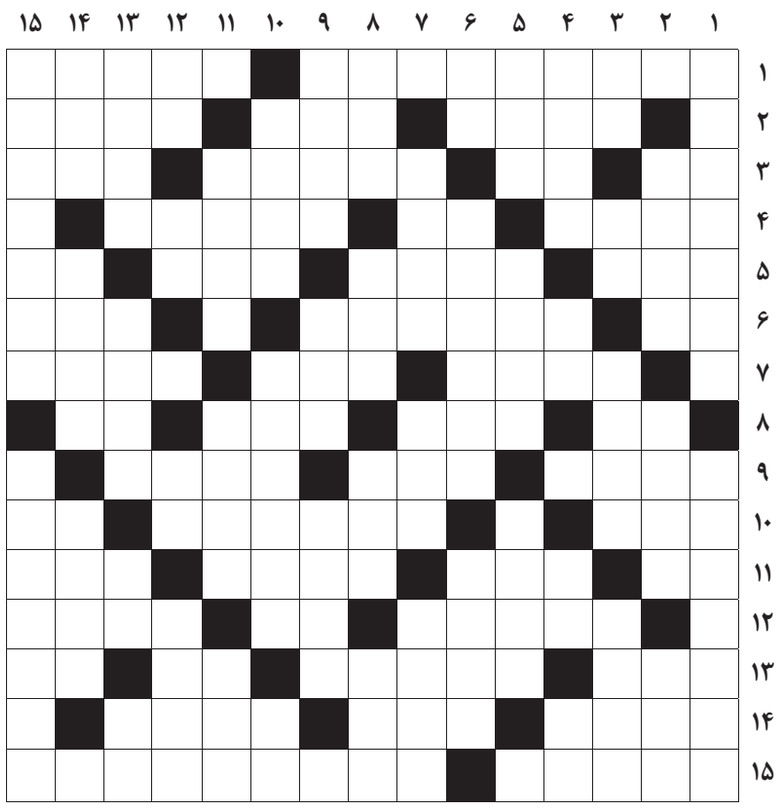

از راست به چپ

■ ۱- از شهرهای مهم آلمان- از عتبات عالیات عراق ■ ۲- پرهیزگاری- برداشت محصول- ورزش راکتی ■ ۳- رمق آخر- از حروف انگلیسی- از جاهای دیدنی تهران- رشته کوه اروپایی ■ ۴- دشمن اعتیاد- تصدیق روسی- تخته ضخیم ■ ۵- نوعی پرنده- مستعمره- بیماری خطرناک- حیوان باوفا ■ ۶- شهر و استانی به همین نام- اجرای دستورات کاربر در بانک اطلاعاتی- خاموش کننده شمع ■ ۷- پرسش- اقامتگاه مسافر- رنگی از خانواده سفید ■ ۸- جفت ماده- از حبوبات- سقف دهان- زیرپا مانده ■ ۹- شبیه و مانند- چین و شکن- بازگشت از گناه ■ ۱۰- شک و گمان- عنوان امپراتوران ژاپن- تکرار حرفی ■ ۱۱- انتها- از امراض جلدی- آبشخور- پایتخت کشور بانکدار ■ ۱۲- سردخانه خانگی- او- جایزه مقام سوم ■ ۱۳- شکل و قالب- کشاورز- چه وقت- خط کش مهندسی ■ ۱۴- لاستیک اتومبیل- نوعی سلاح سرد- لگن ظرفشویی ■ ۱۵- سبزی خوشبو- از بیماری‌های چشم

از بالا به پایین

■ ۱- کمربند نظامی‌ها- طاقت آوردن ■ ۲- اقیانوس کبیر- معامله غیرنقدی- چوپان ■ ۳- همراه آشغال- طلا- شهر تشنه فریب- سمت راست ■ ۴- صورتگر- ضمیر مخاطب- بخل ناتمام- علامت مفعول ■ ۵- مهاجرت دسته جمعی- سریع‌ترین روش شنا- روغنی که پیش از گرفتن عکس رادیولوژی به بیمار خورانده می‌شود ■ ۶- از نت‌ها- ورزشگاه تیم یوونتوس ایتالیا- راستگو ■ ۷- محل ذخیره اندوخته دنیوی- شکل استوانه‌ای- پایتخت پرو ■ ۸- جبه- پسوند صفت‌ساز- مرد بی زن- بخشنده ■ ۹- پیش‌درآمد نام می، نخست وزیر پیشین انگلیس- ترشح آب- مملکت ■ ۱۰- سوپاپ- بخت آزمایی- فرمانده بدن ■ ۱۱- پول روسیه- با ادب- از حروف انگلیسی ■ ۱۲- اسب تبریزی- یازده- شامه‌نواز- بصیر ■ ۱۳- زینت مساجد- گوشت کبابی- بغل- ناشنوا ■ ۱۴- جاده قطار- از تقسیمات قرآن- نفت دریای شمال ■ ۱۵- غذای ایتالیایی- حاکم کوفه که مامور جنگ با امام حسین شد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵					۹	۷	
	۳							
			۷		۵		۴	
					۹		۸	۶
۳						۲	۹	
۶					۴	۳		
۲		۴		۹				
		۸		۱	۶			
				۸				۵

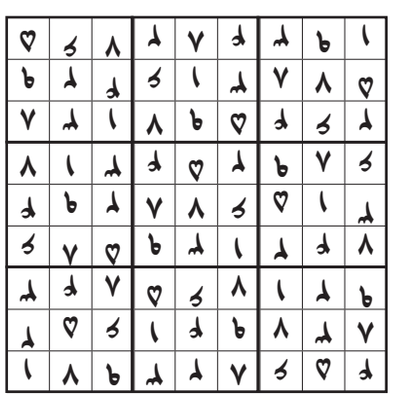

جدول کلمات متقاطع
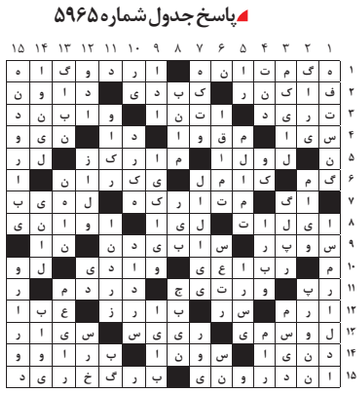
پاسخ جدول شماره ۵۹۶۵